



خیلواکی

استقلال

www.esteqlaal.net

ف، هیرمند

پنجشنبه ۰۵ دسامبر ۲۰۱۹

کودکی غارت شده

به پاس برگزاری روز کودک

کودکی یکی از مراحل عمر انسان است، مرحله ای که بسیاری از اساسات زندگی مادی و معنوی آدمی در آن بنیان گذاشته شده و نسج میگیرد، مرحله ای که در آن بندگان خدا دنیای لذت بخش افسانوی، رویایی و خیال انگیز را به تماشا میگیرند، مرحله ای که هنوز در آن انسان قادر به شناخت و حس کردن بدی ها و زشتی های جهان نمیباشد و فقط همان پدیده ها را می خواهد داشته باشد که عواطف معصوم و خیلی نازک دوره طفولیت و کودکی آنها را تخیل میکند... آری طفولیت اولین مرحله از سه مرحله ؛ کودکی، جوانی و پیری است که انسان با آن به ساختن و اعمار بخش مهمی از جهان ذهنی اش آغاز میکند، مرحله کودکی زندگی انسان قدمه عمده در انکشاف حیات آدم است.

و اما در کشور ما افغانستان از سال ها به این سو اکثریت کودکان ما، مرحله کودکی را زندگی نمی کنند، اقشار و طبقات محروم، که اکثریت بلند جامعه را شکل می دهند، کودکان ایشان مرحله اول زندگی ندارند، فقر، ناداری، ظلم و غارت، این مرحله را از آنان می دزدد، رویا های کودکانه اطفال وطن ما قبل از آن که در ذهن و عقل کودک پدید آیند، دزدی می شوند، این اکثریت زندگی را با دیدار به زشت ترین های دنیای خدا آغاز میکند و رویا های کودکانه او غارت می شوند؛ برای او زندگی در دنیای خدا کار شاقه، خشت مالی کردن، چوب چلک از دشت ها و کوه ها، شخم زدن بر مزارع، صبح ها زود خواب شیرین را ترک کردن و به مزرعه برای کار دوییدن، در شهر ها بوت رنگی کردن، از انبار های کثافات چیدن غذا های پسمانده شکم سیر ها، شستن شیشه موتر های ثروتمندان تن پرور، در شهر ها و روستا ها مورد تعرض و تجاوز قرار گرفتن، فروخته شدن، سرباز آدمکش ها گردیدن، اخته شدن در کار مواد مخدر و بالاخره معتاد شدن، خرید و فروش بی غل و غش کودک و فروش اعضای بدن و ارگان های جسم او و....

بلی به این صورت است که مرحله کودکی اکثریت کودکان سرزمین ما به یغما برده می شود، همچنان کودکان ما حین مهاجرت از وطن آبایی خویش در راه غربت، کودکی شان را از دست میدهند، کودک سرزمین من همین که دست چپ و راست خود را شناخت، بالغ انگاشته می شود، او دگر مثل یک شی می تواند برای هر نیاز و امری کاربرد داشته باشد، کودک دختر همینکه سر بلند میکند تا رویا های کودکی اش را به تخیل بگیرد، خود را در آغوش یک دیو می ببند

و دگر بالغ پنداشته می شود... به این صورت اکثریت قریب به عموم کودکان وطن ما در طرز زندگی خود "کودک" پذیرفته نمی شوند.

ژان پیژای روانشناس معروف سوئیسی (1896 - 1980) که آثار فراوانی دارد و مخصوصاً در چند اثر خود به تتبع و تحقیق روان دوره کودکی انسان پرداخته و تألیف اختصاصی در باره روانکاوای کودک بنام "روانکاوای کودک La psychologie de l'enfant" هم به جا گذاشته است، در مورد آموزش کودک در دوران کودکی می نویسد که: «... چون کودک اصول اخلاقی خود را در سنین 5-6 سالگی کسب میکند... آموزش رسمی اخلاق در مکتب بالای اصول آموخته و زیاد تأثیری ندارد... کودک خرد سال در دفاع روانی در برابر تهدیدات با والد همجنس خود، همانند سازی میکند و به این طریق معیار های را که در برابرش قرار میگیرند، در ته شخصیت خود نهادی می سازد، پس از تکمیل شخصیت کودک، در این مرحله، انتظار تغییر بزرگی در شخصیت او نمی رود...» به تصدیق خود "پیژای" این درک او با تحقیقات روانکاوانه "زیگموند فروید" در باره سیر تکامل روان کودک همخوانی دارد و به دوام تتبع قلبی خود نتیجه گیری میکند که: «... در واقع از همان سنین اولیه مشخص می شود که کودک در بزرگسالی خود فرد با وجدان خواهد بود یا نه...» و پیژای این شناخت خود از درک کودک در باره "اخلاق را چنین توصیف میکند: «... در ختم این جریان، نزد کودک، اخلاق قضاوت آگاهانه در مورد خوبی یا بدی اعمال است...»

و باز پیژای این رشد اخلاقی کودک را در دو مرحله ارزیابی و تفکیک میکند؛ کودک در مرحله "تابعیت" (6-9 سالگی) از بزرگان تقلید میکند و چشم دید و عینیت قاعده کار اوست هر آنچه بزرگان به نام خوب و یا بد انجام میدهند، کودک نیز همان میکند یعنی از بزرگان تابعیت می نمایند و هر امری که بزرگان بکنند، کودک همان را انجام میدهد و گویا تمایل میکند. قدم دوم، مرحله "استقلال اخلاقی" است، که کودک به خود اجازه میدهد، بر امر و نهی بزرگان کمی تردید کند و از آن فراتر برود، اما اساساتی که تا این جا در او نهادی شده اند، به جای خودش می ماند.

این نتایج تحقیق پیژای این مبین است که اگر کودک در این مرحله از اخلاق منزله طفولیتش محروم ساخته شود دگر کودکی از او ربوده می شود و نیز از او هویت سنی اش را حذف میکنند، که این پروسه دردناک را در مسیر زندگی تعداد زیاد کودکان کشور ما می توان دید.

عوامل و اسبابی که باعث غارت دوران کودکی کودک جامعه ما می گردد، از نظر من این ها خواهند بود:

- نظام اجتماعی مسلط عقب مانده که طبقات و اقشار مفت خوار را در موقعیت غالب قرار داده و روابط و شرایط غیر عادلانه و به ضرر و بر علیه کودک سرزمین ما را بر قرار ساخته و این وضعیت را یک امر طبیعی و "مشروع" می نمایاند.

- عقب ماندگی اقتصادی زمینه عدم رشد فرهنگی جامعه را فراهم نموده و به این سبب والدین و بزرگان، کودک را همانند یک برده خداداد تصور میکنند.

- حاکمیت ها نیز موازی به تمایلات طبقات مسلط حرکت کرده و در تأمین حقوق کودک صرف در شکل و ظاهر، امور فورمولته را به اجرا می گذارند.

- چهل سال شرایط جنگی جهنم کودک بیچاره ما را هنوز هم سوزنده تر ساخته و این معصوم، نخستین موجودی است که آسیب های اولی جنگ را متحمل میگردد، عنصر مهمی که در این زمینه قابل تذکر جدی است درجه بلند

خشونت، قساوت، بی رحمی و غیر انسانی بودن جنگی است که در کشور ما جریان دارد و سطح خشونت عمل در این جنگ ها از لحاظ زیر پا کردن اصول نخستین انسانی کمتر با دگر جنگ ها قابل مقایسه است و این مدار و ماحول باعث گردیده تا اهمیت کودک و حقوق او اصلاً در نظر نباشد، به همین جهت است که تعداد کثیر معیوبین که در جاده ها خویش را با زانو های شاریده و خاک آلود میکشند یا دست ندارند و یا چشمان شان را از دست داده اند و یا با چوب های زیر بغل حرکت میکنند، همان کودکان دیروزاند که بخش مهم صف معیوبین جامعه را تشکیل میدهند و قبرستان های ما از گور ها و قبرک های کوچک و حزن انگیز مشبوع است.

- قشر تازه به دوران رسیده مافیایی، که در هر زمینه ای سلطه خود را پهن کرده است، فاقد فرهنگ کودکمداری است او فقط دُرَدانه های خود را در موتر های آخرین مودل با لباس های مارک و مکاتب شخصی لوکس که کامیابی و مونوگراف و شهادت نامه اش قابل خرید باشد، می پرورد، کودکان دیگر برای او اشیا و ابزار کار اند. طفل غریب با تماشای این صحنه ها و اوضاع گمان میکند که مکتبی و تحصیل کرده شدن، فقط مال همین ثروتمندان و طبقه و قشر است و لذا امید به دستیابی به موقعیت مهم اجتماعی را در خود سرکوب میکند.

- در کنار سایر عوامل و اسباب سد رشد کودک، بی امنیتی، بی ثباتی، آینده مبهم و نامعلوم، وی را در حالتی قرار داده است که موقعیت فعلی اش را یک امر حقیقی پنداشته و در همین مسیر هویت تحمیلی را که بر او اعمال کرده اند، بپذیرد.

- جامعه ای که چهل سال است در خشونت کامل و تمام عیار دست و پا میزند، کودک را با روح خشونتمدار و خشونت زده بار می آورد که غالباً این خشونت از جو فامیلی بر او سرایت میکند و همان است که این کودک - که بزرگ فردا است - خشونت را یکی از ابعاد اساسی زندگی انسان می انگارد، او در تمام امور زور، قهر، تشدد و متصل شدن به اعمال خشن و شدت عمل را یک روش معمول و عکس العمل اولی و تعیین کننده، می انگارد.

تنظیمی ها، مافیایی ها، سیاسیون ضد مردم به منظور حفظ شرایط ظالمانه موجود، که بهره کشی کودک در آن مجاز شمرده شده است، میان مردم و بخصوص کودکان تخم بغض، کینه و تنفر می پاشند، تا کودکان، پُر از عقده و کینه بار آیند تا بعداً از این کودکان در برابر مخالفان سیستم مافیایی خود استفاده کنند.

دشمنان خارجی ما با آغشته نمودن کودکان به جادوی تروریزم، آنان را به راحتی آماده انفجار و انتحار میگردانند. می بینیم که وقتی از کودک صحبت میکنیم، دامنه منافع و خوبی و بدی کودک تا کجا ها وسعت دارد، وقتی از نسلی مرحله ای از عمر و زندگی اش به سرقت برده می شود، پس لگدی و عاقبت آن برای کل جامعه سخت ناگوار خواهد بود، انسانی که از نخستین آشنایی اش با دنیای خدا فقط با خشونت و زشتی و سختی و مشقت چیز دیگر را نمی بیند و نمی شناسد، او تا آخر عمر به درشتی، انقیاد، بردگی و بالاخره به دوزخی بودن دنیا باور خواهد نمود و با دنیا همان خواهد کرد که با او شده است.

پایان